

مه ۶۸ رخ نداد

ژیل دولوز



ترجمه‌ی امین بزرگیان



آنچه حول وحوش بی‌احترامی به گور غلامحسین ساعدی رخ داد نشان می‌دهد که تا چه میزان انقلاب ۵۷ رویدادی اکنونی است. ایدئولوژی کم‌وبیش فراگیر امروزه این است که انقلاب ۵۷ رویدادی منفی و اشتباه بوده است. این ایدئولوژی مشترک طیف بزرگی از اصلاح‌طلبان تا سلطنت‌طلبان است؛ تا حدی که می‌توان به‌خاطر آن هتک حرمت به مردگان را نیز توجیه کرد.

این متن کوتاه از ژیل دولوز می‌تواند چیزهایی هم درباره‌ی ۵۷ به ما بگوید. دلوز می‌گوید که پیامدهای یک انقلاب به‌طور کامل نمی‌توانند واقعه را توضیح دهند.

در پدیده‌های تاریخی مانند انقلاب ۱۷۸۹ [فرانسه]، کمون پاریس و انقلاب ۱۹۱۷ [روسیه] همواره بخشی از رویداد وجود دارد که نمی‌توان آن را به هیچ نوع جبر اجتماعی یا زنجیره‌های علی فروکاست. تاریخ‌نگاران معمولاً علاقه‌ی چندانی به این جنبه ندارند؛ آنها پس از وقوع رویداد، علیت را بازسازی می‌کنند. با این حال، خود رویداد شکافی است در علیت، گسستی از آن؛ نوعی انحراف غیر ضابطه‌مند، یک وضعیت ناپایدار که میدانی جدید از امکانات را می‌گشاید. در فیزیک، ایلیا پریگوژین^۱ از حالت‌هایی صحبت می‌کند که در آن‌ها کوچک‌ترین تفاوت‌ها پایدار می‌مانند و از بین نمی‌روند، و پدیده‌های مستقل بر هم اثر می‌گذارند. یک رویداد ممکن است سرکوب، مصادره یا بدان خیانت شود، اما چیزی از آن باقی می‌ماند که هرگز قدیمی یا منسوخ نمی‌شود. تنها خائنان می‌توانند بگویند که منسوخ شده است. حتی اگر یک رویداد متعلق به گذشته‌ای دور باشد، نمی‌تواند منسوخ شود، زیرا گشایشی به‌سوی امکانات جدید است. چنین رویدادی به اندازه‌ای که به اعماق یک جامعه نفوذ می‌کند، به درون افراد نیز وارد می‌شود.

پدیده‌های تاریخی که از آنها یاد می‌کنیم، قطعاً با نوعی جبر یا علیت همراه بوده‌اند، اما این جبرها و علیت‌ها ماهیتی خاص داشتند. جنبش مه ۶۸ نمونه‌ای از یک رویداد

ناب است که از تمامی علیت‌های معمول یا هنجاری رهاست. تاریخ آن چیزی جز «رشته‌ای از ناپایداری‌ها و نوسانات فزاینده» نیست. در مه ۶۸، شعارها، حرکات، توهمات و حتی حماقت‌های زیادی وجود داشت، اما این‌ها مهم نیستند. آنچه اهمیت دارد این است که آن رویداد [پدیده‌ای بصیرت‌مند بود، گویی جامعه ناگهان به این آگاهی رسید که چه چیزی در خودش غیر قابل‌تحمل است و همزمان امکان تغییر را دید. این پدیده‌ای جمعی بود در قالب این درخواست: «امکان تغییر را به من بده، وگرنه خفه می‌شوم.» امکان تغییر پیشاپیش وجود ندارد؛ بلکه رویداد آن را خلق می‌کند. این مسئله‌ای حیاتی است. رویداد یک وجود جدید خلق می‌کند، سوژگی جدیدی تولید می‌کند (روابط تازه با بدن، زمان، جنسیت، محیط اطراف، فرهنگ و کار).

وقتی یک دگرگونی اجتماعی رخ می‌دهد، کافی نیست که پیامدها یا اثرات آن را صرفاً بر اساس خطوط علیت اقتصادی یا سیاسی بررسی کنیم. جامعه باید قادر باشد سازمان‌های جمعی جدیدی برای بیان این سوژگی تازه ایجاد کند، به نحوی که خود، دگرگونی‌اش را بخواهد. این بازآرایی واقعی است. برنامه‌ی «نیو دیل»^۲ در آمریکا و رونق اقتصادی ژاپن دو نمونه‌ی بسیار متفاوت از بازآرایی سوژگی هستند که هر یک با ابهامات و حتی ساختارهای واکنشی همراه بودند. با این حال، هر دو ابتکار و خلاقیت کافی ایجاد کردند تا وضعیت‌های اجتماعی جدیدی طراحی شود که به نیازهای ناشی از رویداد پاسخ دهد. اما در فرانسه پس از مه ۶۸، مقامات همچنان به این ایده پایبند بودند که «همه چیز آرام می‌شود». و واقعاً هم آرام شد، اما در شرایطی فاجعه‌بار. مه ۶۸ نه نتیجه یک بحران بود و نه واکنشی به آن؛ بلکه برعکس، ناتوانی این جامعه در جذب و پذیرش مه ۶۸ است که بحران کنونی فرانسه و بن‌بست موجود ناشی از آن را ساخته است. جامعه‌ی فرانسه نشان داده که به‌طور ریشه‌ای از ایجاد بازآرایی سوژگی در سطح جمعی، آن‌گونه که مه ۶۸ می‌طلبد، عاجز است. با این اوصاف، چگونه می‌تواند بازآرایی اقتصادی‌ای به راه اندازد که انتظارات چپ را برآورده کند؟ جامعه‌ی فرانسه هرگز چیزی برای مردم فراهم نکرد: نه در مدرسه، نه در کار. هر چیزی که جدید بود، به حاشیه رانده شد یا به یک کاریکاتور تقلیل یافت. امروز می‌بینیم که کارگران لُنگوی^۳ به فولادشان چسبیده‌اند، کشاورزان به گاوهایشان. چه کار دیگری می‌توانند بکنند؟ هر

نوع بیان جمعی از یک وجود جدید، از یک سوژگی جمعی جدید، پیشاپیش توسط واکنش علیه مه ۶۸ سرکوب شد، چه از سوی چپ و چه از سوی راست، حتی توسط «رادپوهای آزاد». هر بار که امکان جدیدی ظاهر شد، به سرعت بسته شد.

فرزندان مه ۶۸ را می‌توان همه جا دید، حتی اگر خودشان ندانند چه کسانی هستند. هر کشور به شیوه‌ی خودش آنها را تولید می‌کند. وضعیت‌شان چندان خوب نیست. این‌ها مدیران جوان نیستند، بلکه افرادی به طرز عجیبی بی‌تفاوت‌اند، و همین بی‌تفاوتی آنها را در موقعیتی درست قرار داده است. آنها دیگر نه توقعی دارند و نه خودشیفته‌اند، اما به‌خوبی می‌دانند که هیچ‌چیز در دنیای امروز با سوژگی و ظرفیت انرژی‌شان همخوانی ندارد. حتی می‌دانند که تمام اصلاحات کنونی بیشتر علیه آنها جهت‌گیری شده است. آنها مصمم هستند تا جایی که می‌توانند به کار خودشان بپردازند. آنها دروازه‌ی امکان را باز نگه می‌دارند و به چیزی ممکن چنگ می‌زنند. فرانسیس فورد کاپولا پرتره‌ای شاعرانه از آنها را در فیلم «ماهی جنگی»^۴ به تصویر کشیده است. بازیگر، میکی رورک،^۵ در توضیح شخصیت فیلم گفته است: «این شخصیت در نهایت درماندگی و در آستانه‌ی فروپاشی است. او از آن تیپ فرشته‌های جهنمی نیست. او عقل دارد و منطقی است، اما مدرک دانشگاهی ندارد. و همین ترکیب او را دیوانه می‌کند. می‌داند هیچ شغلی برای او نیست، چون از هر کسی که بخواهد استخدامش کند، باهوش‌تر است» (لیبراسیون، ۱۵ فوریه ۱۹۸۴).

این مسئله در تمام جهان صدق می‌کند. آنچه برای بیکاران، بازنشستگان یا دانش‌آموزان نهادینه می‌کنیم، «وضعیت‌های کنترل‌شده‌ی رهاشدگی» است. در این وضعیت‌ها، افراد معلول به‌عنوان الگو مطرح می‌شوند. تنها بازاریابی‌های سوژگی‌ای که به‌صورت جمعی اتفاق می‌افتد، عبارت است از سرمایه‌داری افسارگسیخته‌ی آمریکایی، بنیادگرایی اسلامی مانند ایران، یا مذهب آفریقایی-آمریکایی^۶ مانند برزیل: چهره‌های وارونه‌ی یک ارتدکسی جدید (باید نئوپاپیسم اروپایی را هم به این فهرست افزود). اروپا هیچ پیشنهادی ندارد و به نظر می‌رسد که فرانسه دیگر هیچ جاه‌طلبی‌ای جز رهبری اروپای آمریکایی‌شده و مسلح‌شده‌ای که بازاریابی اقتصادی ضروری را از بالا تحمیل می‌کند، ندارد. اما میدان امکان در جای دیگری زیست می‌کند.

در محور شرق-غرب، در جنبش صلح‌جویی، به شرطی که قصدش نه فقط درهم شکستن روابط مبتنی بر نزاع و جنگاوری، بلکه شکستن همدستی‌ها و تقسیمات بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی باشد. در محور شمال-جنوب، در یک انترناسیونالیسم جدید که دیگر تنها به اتحاد با جهان سوم متکی نیست، بلکه به پدیده‌ی جهان‌سومی شدن در کشورهای ثروتمند (مانند نظریه‌های پل ویریلیو^۷ درباره‌ی تکامل کلان‌شهرها، افول مناطق مرکزی شهرها و ظهور یک جهان سوم اروپایی) متکی است.

راه‌حل‌ها تنها می‌توانند خلاقانه باشند. این بازآرایی‌های خلاقانه‌اند که می‌توانند به حل بحران کنونی کمک کنند و ادامه‌دهنده‌ی جایی باشند که یک مه ۶۸ عمومی شده، یک انشعاب یا نوسان تقویت‌شده، به پایان رسیده است.

منبع:

Gille Deleuze, *Two regimes of madness: Texts and Interviews 1975–1995*, MIT press, p:233

¹ Ilya Prigogine

^۲ New deal: اشاره دارد به برنامه اقتصادی و اجتماعی فرانکین روزولت برای کاهش بیکاری در طی

⁷ Paul Virilio (1932-2018) رکود بزرگ در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۲

^۳ Longwy: منطقه‌ای در فرانسه در نزدیکی مرز بلژیک

⁴ Rumble Fish

⁵ Mickey Rourke

^۶ ادیان آفریقایی-آمریکایی، تعدادی از باورهای به یکدیگر مرتبط هستند که در قاره‌ی آمریکا و در مناطق مختلف دریای کارائیب، آمریکای لاتین و جنوب ایالات متحده توسعه یافته‌اند. آنها ادیان سنتی آفریقایی را با برخی از دیگر سنت‌های مذهبی، به‌ویژه مسیحیت و اسلام، ترکیب کرده‌اند.